



پُلِ الوار : کارِ شاعر



از مجموعهء : **Poésies Ininterrompues**

به : گیوویک

1

زیباترین شیوهء زیستن با دیگران

رویِ علفهایِ موربختهء تابستان

زیرِ ابرهایِ سفید

*

زیباترین شیوهء زیستن با زنان

در خانهء خاکستریِ رنگ و گرم

زیرِ ملافه ای شفاف

*

زیباترین شیوهء زیستن با خویشانِ خویش

در مقابلِ برگِ سفید

زیرِ تهدیدِ عجز

در میانِ دو زمان و دو مکان

2

چه آمده ای بگیری

در اتاقِ مانوس

*

کتابی که کسی هرگز باز نمی کند

*

چه آمده ای که بگوئی

به زنِ رازدار

*

آنچه که آنچه که کسی نمی تواند تکرار کند

*

چه آمده ای ببینی

در این مکانی که همه چیز قابلِ رویت است

*

آنچه که کورها می بینند

3

جاده کوتاه است

انسان خیلی زود میرسد

به سنگهایِ رنگی

بعد

به سنگهایِ میان تهی

*

انسان خیلی زود میرسد

به کلماتِ مشابه

به کلماتِ بی وزن

بعد

به کلماتِ بی دنباله

*

حرف زدن بدون آنکه چیزی برای گفتن داشتن

انسان از سپیده دم تعجب کرده است

و این روز نیست

و این شب نیست

بهیچوجه ، این انعکاسِ قدمی بی پایان است

4

یکسال ، یکروزِ دوردست

گردشِ قلبِ تپنده

منظره امتداد می یابد

گفتارِ ما ، حرکاتِ ما

خیابان مُشجر از ما روان می شود

درختان ما را بزرگ می کنند

و کا تخته سنگها را ساکت می کنیم

این درست همانجائی است که بودیم

تنظیمِ هر گرمی

هر روشنیِ سودمند

این همانجائی است که آواز خواندیم

جهان یکرنگ بود

این همانجائی است که دوست داشتیم

*

جمعیتی ما را به جلو راند

*

جمعیتی از ما پیروی می کرد

ما آوازخوانان راه سپردیم

مانند همیشه وقتیکه زمانه

دیگر انسانها را به حساب نمی آورد

و که قلب نادم می گردد

و که قلب آزاد می شود

5

از مدت‌هایِ مدید باز

من تنها بوده ام

و من هنوز از آن می لرزم

ای انزوای بی پیرایه

ای نفی اقبال دلپذیر

افرار می کنم که ترا شناخته ام

*

افرار می کنم که رها کرده بوده ام

و هم چنین افار می کنم

رها کرده ام آنهایی را که دوست میداشتم

*

در جریان سالها همه چیز مرتب شده است

مانند اتحاد نورهای ضعیف

روی چشمه ای از روشنائی

مانند بادبانهای کشتی ها

در هوای آرام پشתיبان

مانند شعله هائی در آتش

برای برپا کردن حرارت

*

در جریان سالها من ترا باز یافته ام

ای موجود مبهم

تومار فضای عشق

افزایش یافته

6

من همزاد موجوداتی هستم که دوست میدارم

رونوشت آنها بهترین گواه

واقعیت آنها ، من نجات میدهم چهره

کسانی را که برای اثبات بی گناهی خویش برگزیده ام

*

آری بسیار متعدد و بی شماره اند

آنها از کوچه ها میروند ، بخاطر خودشان ، بخاطر من

آنها نام مرا بهمرا می برند و من نام آنها را

ما میوه های مشابه یک درخت هستیم

*

بزرگتر جز طبیعت و جز همهء شواهد

7

من میدانم ، زیرا آنرا می خوانم

که امیال من حق دارند

من نمی خواهم که بگذریم

از گل و لای

من میخواهم که خورشید رفتار کند

به پارسائی

بر غمهایی که ما را تاب و توان میدهد

من میخواهم که دستها و چشمها [ی] ما

باز گیرد هراس کشادهء ناب را

*

من میدانم زیرا که من آنرا میخوانم

که خشم من مُحِق است

[کلمه ای در دستنویس قابل خواندن نیست ...] گوشتِ انسان را لگدکوب کرده بوده است

آنرا قرار داده است در اتاقی

یخ زده ، فرما بُردار ، پراکنده

*

من می خواهم که انسان او را بدستِ عدالت بسپارد

عدالتی بی رحم

و که با چهرهء جلادانه او را بزند

صاحبانِ بی اصل در میانِ ما را

*

من میدانم زیرا که آنرا می خوانم

که نا امیدی من خطا کرده است

همه جا شکمهایی نرم هست

برای ایجاد کردنِ انسانی

مثل من

غرورِ من خطا نکرده است

دنیايِ قدیم می تواند مرا لمس کند ، من آزاد هستم

من شاهزاده نیستم ، من انسانی هستم

ایستاده که می خواسته است اورا از بین ببرد

[با افزودنِ عکس]

اینهارا هم ببینید :

فریدون دانشی که رفت... (زندگینامه) [کمی بلند](#) [HTM](#) [PDF](#) [کوته](#) [PDF](#) [HTM](#)

آخرین همسفر(منتخب اشعار) [HTM](#) [PDF](#)

نوشته های سیاسی نوشته های پراکنده (ترجمه ها) [عکسها](#)

